

# از روزهای جنگ

اسدیلاهی عرب تا ایلغار مغول در ایران

بقلم

حسن تقی زاده

در طهران در مطبوعه مجلس طبع شد

دیماه ۱۳۰۹ - شهریور ماه ۱۳۱۰

حق طبع مخصوص کتابخانه طهران است

از خوانندگان محترم این رساله تمنا دارد قبل از مطالعه اغلاط ذیل را که مهم و مغل به معنی است تصحیح و بعد مطالعه فرمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۴	۷		فرسخ	۶۷	۱۷	ناخوشیهای	ناخوشیها
۴	۱۶		حجر معاصر	۷۰	۱	عبدالله	عبدالله
۱۶	۳۵		بلاشه	۷۰	۴	مخصوصاً	حتی
۲۱	۲۱		فست سوریه	۷۰	۲۴	ها	آنها
۲۵	۶		نبطان	۷۵	۲	زیاد	زیر
۲۶	۱۷		ذی القعدة	۷۷	۲۶	یونانی	ایرانی
۳۱	۱۲		قوس وقزح	۷۸	۱	اسلام	سلطنت اسلام
۵۲	۱۲		جادی الاخره	۷۸	۸	گرید	کوید
۶۵	۱		کوفه و هواخواه	۷۸	۹	واکنون	که اکنون

اغلاط ذیل نیز اگر چه واضح است ولی محض تکمیل تصحیح درج میشود:

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶	۱	(جمع زاده)	(جمع - زاده)	۲۹	۱۶	مگه	مگه
۸	۲	(الاسماء)	(الاحساء)	۲۹	۲۸	در ابتداء	در ابتدا
۸	۱۰	شاه	شام	۳۰	۲۴	المطلب	المطلب
۱۱	۱۷	کالوس	کالوس	۴۰	۱۹	محوس	محوس
۱۷	۱	کرح	کرح	۵۲	۲۸	انخه	اخیر
۲۰	۱۴	کوبر نفود نفود	کوبر نفود	۵۲	۲۸	بوران	بوران
۲۲	۱۴	جبله ان	جبله بن	۵۲	۲۹	ارر	آزر
۲۳	۲۳	اصلا	اصلاً	۵۲	۲۹	ذکر	ذکر
۲۴	۵	ودوباره	دوباره	۶۰	۲۱	توده	نوده
۲۴	۶	ساخت	ساخت	۶۳	۱۲	خلقای	خلقای
۲۵	۱۹	میشدند	میشه	۷۱	۱۸	آفرینا	آفرینا
۲۸	۱۳	هرم	هرم	۷۷	۱	فشون	فشون

در تابستان و پائیز ۱۴۰۷ هجری شمسی که دوره تقنینیه مجلس ملی ششم خاتمه یافته و دوره نمایندگی اینجناب هم پایان رسید و چند ماهی فراغت از امور سیاسی و ملی یا مشاغل دولتی دستداد وزارت جلیله معارف تقاضا نمودند قسمتی از تاریخ ایران را که عبارت از دوره اسلامی آن تا امروز باشد اینجناب بذمه ایجاز برشته تألیف آورده و برای مدارس متوسطه کتابی ترتیب دهم. قسمت اول تاریخ ایران تا ظهور اسلام برای همین منظور و باز بتقاضای وزارت معارف بقلم دانشمندان آفای پیرنیا محمول شده بود و در واقع ثمره آن رشته تا عهد کنونی بایستی تکمیل شود.

اینجناب بالاخص اهل این کار نبوده و نیستم ولی رد تقاضای مبنی بر حسن ظن را جایز ندیده و باین کار مبادرت نمودم بدبختانه مشاغل بعد رشته این تألیف را گسیخت و اینجناب بزودی حس کردم که اتمام این امر برای من میسر نخواهد گردید معذک چون امید اتمام قسمتی از آن اقل (از ظهور اسلام تا استیلای مغول) میرفت لذا وزارت معارف اتمام قسمت بعد یعنی از ایلغار مغول تا این عصر را یکی از فضلاء دانشمند که اهل این کار و مرد این میدان بود محمول داشتند و لهذا اینجناب با اتمام قسمت اول دوره اسلامی که هم اکنون از نام آن از « پرویز تاجنگیز » موضوعش نمایان است پرداختم.

کمال تأسف و بلکه شرمساری دارم که مشاغل متوالیه امید اتمام این قسمت از کار را نیز از من سلب نمود و چون جز چند جزوی برشته تحریر نیامده بود آن اوراق ناقص و ابتر را بی فایده پنداشته و دور انداختم یعنی در جزو اوراق متروکه بر طاق نسیم گذاشتم.

درین اواخر روزی دوست صدیق و قدیم من آقای پرویز صاحب کتابخانه « طهران » در ضمن صحبت ازین کار گذشته این جانب را تشویق به نشر آن اوراق نموده و اظهار داشتند حاضرند ولو ناقص باشد خودبخارج خودشان آن را منتشر سازند. اینجناب ازین مطلب امتناع و بلکه استیحاش داشتم و روا نمیدانستم که چند ورق پراکنده و بی نظامان که حکم مقدمه را دارد بشکل رساله مستقل ناقصی طبع و نشر شود و رغبت و تحریر آقای پرویز و اینجناب در این اوراق و ظن اینکه هر چه باشد خود قسمت کاملی دارای اول و آخر است مینمودم. لکن پس از گذشتن اوراق و ارائه بایشان باوجود آنکه مشاهده کردند که جز چند ورق پاشیده چیزی نیست باز در نشر آن اصولاً خودند و وجود ناقص را به از عدم فرض کرده باز یوشانیدن کسوت طبع را بر آن اوراق بر دور انداختن آنها هر چه دانستند.

واضح است که اینجناب مضایقه نمیتوانستم داشته باشم و باوجود احساس شرمندگی و نالایق بودن چند ورق مسوده بعلیه طبع معذک از انجام تقاضای ایشان خودداری نکردم و بلکه باید شکر سعی جمیل و حسن ظن ایشانرا نیز بگویم که اگر رساله « از پرویز تاجنگیز » چنانکه مدلول نام آن است نبوده و « تاجنگیز » نرسیده سهل است بلکه جز تا اواخر عهد بنی امیه و اوائل عباسیان نمیرسد معذک هر چه است و در قالب طبع ظاهر میشود باز اقل « از پرویز » است.

# از روزها پیشگام

استیلای عرب تا ایلغار مغول در ایران

بقلم

حسن تقی زاده

جلد اول

در دیماه ۱۳۰۹ طهران مطبوعه مجلس بطبع رسیده

حق طبع مخصوص کتابخانه طهران است

# اوضاع ایران

## و ممالک مجاور در موقع ظهور اسلام

معنی ظهور اسلام عبارت است از آنچه باصطلاح دینی اسلامی بعثت حضرت محمد بن عبدالله صلعم مینامند که در حدود ۱۳ سال قبل از هجرت آنحضرت از مکه بمدینه که مبدأ تاریخ ما است وقوع یافته یعنی در آن سال آنحضرت در مکه اظهار رسالت کرده و بدعوت مردم بدین خود که اسلام نامید شروع فرمود. تاریخ این واقعه مطابق است با سال ۶۰۹ از میلاد مسیح و سال ۴۳۷۰ از تاریخ بهود و سال ۹۲۱ اسکندری.

چنانکه از تاریخ قدیم ایران دیده میشود دولت ایران بعد از سلطنت انوشیروان (۵۳۱ تا ۵۷۹ مسیحی) رو بانحطاط و ضعف و اختلال گذاشت. از طرفی جنگهای صدساله ایران و روم که از موقع جنگ قباد اول (پدر انوشیروان) با یوستینیان در سنه ۵۲۷ مسیحی تا آخر سلطنت خسرو پرویز (۶۲۸ مسیحی) با فاصله های کم اشتعال داشت هر دو دولت را و مخصوصاً ایران را که پایتخت آن بدبختانه بعرصه جنگها نزدیک بود از هر حیث و خاصه از جهت آبادی و اقتصاد بسیار ضعیف ساخته بود و از طرف دیگر پیدا نشدن پادشاه با عرضه و مقتدر و عادلی بعد از انوشیروان و ضعف اراده و اخلاق و بی لیاقتی سلاطین اخیر امور داخلی مملکت را مختل نموده بود. اگر چه خسرو پرویز در جنگهای خود با دولت روم فتوحات نمایانی کرد و نه تنها از فرات تا سواحل سوریه و فلسطین و مصر تا حدود لیبی (۱) و جنوب آسیای صغیر و کیلیکیه (ولایت آطنه حالیه) و قیصریه را فتح کرد بلکه قشون او تا ساحل بوسفور (کالسدون = قاضی کوی امروز) نیز رسید ولی این فقره بیشتر بواسطه ضعف سلطنت روم و منفور بودن فوکاس پادشاه آنجا و اختلافات داخلی و مذهبی شدید در آن مملکت بود و چون پایه کشور ستانی پرویز بر مبانی استوار مملکت داری و نظم و عدالت و قدرت داخلی متکی نبود بواسطه شکست فاحشی که متعاقب این فتوحات پیش آمد سستی و یأس و اختلال و انحطاط در اخلاق

(۱) در فیوم خیلی از آثار حکومت ایرانیان از عهد پرویز مخصوصاً درهم های سکه آن پادشاه از سنه ۶۱۷ و ۶۱۸ مسیحی و قریب صد فقره اسناد بزبان پهلوی پیدا شده است.

عمومی و قوای روحانی حالت مملکت را بدرجانی بدتر از موقع جلوس آن پادشاه تنزل داد و قشون روم که بعد از جلوس هرقل پیش رفته و تا دستگرد مقر خود پرویز و چوایی طیسفون (مدائن) رسیدند ضعف باطنی ایرانرا آشکار ساختند.

یکی از بدترین اسباب اختلال امور و هرج و مرج اوضاع ایران قتل عام شاهزادگان ساسانی بود بدست قباد دوم (شیرویه) در سنه ۶۲۸ مسیحی (سال هفتم هجرت) این پادشاه سخت دل هم پدر خود و هم تمام برادران خود را که باختلاف از ۱۵ تا ۴۰ نفر نوشته اند و در واقع همه مردان جوانی را از شاهزادگان که ممکن بود بسطنت برسند کشت و این فقره یکی از بدبختیهای بزرگ این مملکت بود چه در آن عهد مملکت بی سر مانند قشون بی سردار بود خاصه در ایران که مردم آن سلطنت و تاج و تخت را حق خانواده ساسانی میدانستند و هر کس را که از آن خاندان نبود و بسطنت می نشست غاصب میشمردند و با او یکدل نبودند پس وقتیکه شیرویه اولاد ذکور خانواده سلطنت را از میان برد و خود پس از هفت ماه سلطنت مرد بطوری امر سلطنت مشوش شد که در عرض چهار سال دوازده پادشاه از مرد و زن و هر کدام از چند روز تا چند ماه بتخت نشستند و در نتیجه شورش یا سوء قصد کشته یا معزول شدند و در همین اوقات دامنه فتوحات عرب تا حدود ایران بسط پیدا میکرد.

بعضی اسباب و عوامل طبیعی نیز که در همان اوقات دست بهم داده و مزید بر علت شدند دخالت مهمی در بر افتادن و درهم شکستن دولت ایران داشتند مانند طاعون هولناکی که در سال ۶۲۸ مسیحی (سال هفتم هجری) در ایران و مخصوصاً در حوزه پایتخت چنان کشتار وحشت انگیز کرد که بقولی نصف و بقولی دیگر ثلث نفوس مملکت را فانی نمود و صد هزاران مردم را بنحاک هلاک انداخت و همچنین طغیان عظیم دجله و فرات در سال ۶۲۷ مسیحی (سال ششم هجری) که در تاریخ آن خطه نظیر نداشته و پس از شکستن سدّها خاک عراق را چنان فرو گرفت که اکثر اراضی مملکت زیر آب رفت و مخصوصاً میان موقع حالیه بصره و کوفه باطلاق وسیعی باسم بطیحه بوجود آمد که چند قرن بهمان حال باقی ماند. این سیل خرابی زیاد بمملکت وارد آورد و رخنه حاصل از آن بقدری بزرگ بود که دولت از تدارک آن و احداث سدّ های جدید عاجز ماند خصوصاً که بلایای پی در پی بعد از ۲۵ سال جنگ دائمی مملکت را از تاب و توان انداخته و حالت اقدامات بزرگ و پر خرج (۱) برای آن نگذاشته بود.

(۱) در زمان ولید خلیفه اموی غارچ تعمیر سدّ های خراب شده فرات و دجله را به مبلغون درهم تخمین کردند و خلیفه بواسطه سنگینی غارچ حاضر نشد باینکار اقدام کند.

یکی دیگر از اسباب شکست و انقراض دولت ایران خبط عظیم سیاسی بود که پرویز در برانداختن سلطنت عربی حیره نمود. این دولت که پادشاهان آن از بنی لخم بوده و بدین جهت سلسله لخمیها خوانده میشود و گاهی هم بواسطه تعدد پادشاهانی که اسم منذر داشتند مناذره نامیده میشود بیشتر از سه قرن در مملکت وسیعی که در مغرب کلبه از ساحل غربی فرات تا بادیه شام و صحرای عربستان ممتد بود حکمرانی میکرد و در زیر حمایت دولت ایران بود مخصوصاً در جنگهای ایران با روم همواره کمک مهمی بایران میداد و بالاتر از همه آنکه سد حائل (۱) میان ایران و اعراب صحرای عربستان بود. منقرض ساختن این دولت باجگذار در سنه ۶۰۲ مسیحی بواسطه قتل نعمان بن منذر آخرین امیر حیره بحکم خسرو پرویز ایران را از سمت جنوب غربی بی مدافع گذاشته و معرض هجوم اعراب بدوی ساخت.

بد بختی دیگر آنکه پایتخت ایران هم از جنوب وسطی یعنی فارس بحوالی سرحدات جنوب غربی مملکت یعنی خاک قدیم بابل منتقل شده بود و باینجهت هم بمخطر روم و هم بتاخت و تاز عرب نزدیک بود و واضحست که در آن زمان از دست رفتن پایتخت و فرار پادشاه چقدر موجب پریشانی و یأس مملکت میشد. اگر پایتخت در داخله ایران بود انقراض دولت باین سهولت ممکن نبود و مخصوصاً این نزدیکی پایتخت بمحدود روم در آسیای صغیر و شامات و اشتغال دائمی بتصادم با روم و عطف توجه عمده بآنطرف اغلب باعث غفلت از حدود شرقی میشد و بهمین جهت ظهور اترک در مشرق ایران در حدود ۵۶۰ مسیحی و اتحاد آنها بزودی با دولت روم بر ضد ایران نیز یکی از عوامل مزید ضعف گردید.

اوضاع روحانی مملکت نیز بهتر از اوضاع سیاسی و نظامی و اقتصادی و صحتی آن نبود. ضعف باطنی امر دولت ساسانی عمده ناشی از شدت تعصب و استبداد بود. آزادی افکار وجود نداشت و پیروان عقاید مذهبی غیر از مذهب زردشتی از طرف موبدان و دولت متعصب بسختی تعقیب میشدند و حکومت بحری احکام علمای روحانی بود. این تعصب چه بر ضد ادیان دیگر مانند دین عیسوی و یهودی و چه بر ضد مذاهب و طریقه های منشعب از دین زردشتی کمتر از تعصب خلفای عباسی و سلاطین سلجوقی نبود. واضحست که وقتی که جمعی از مردم مملکت در خفا دین دیگری داشته و در ظاهر مجبور به تقیه باشند و با قتل و زجر تعقیب شوند وطن دوستی آنها خیلی ضعیف میشود و با دولت خود یکدل نمیشوند و بلکه در عهد قدیم خصومت باطنی نیز پیدا میکردند و این کینه در موقع جنگ با خارجه مورث ضرر سیاسی برای مملکت میگردد در واقع چنان مملکتی

مزاج سالم ندارد و بر از علل و امراض باطنی است و مخصوصاً اگر عدّه مردمیکه از اهل مملکت مذهب دیگری غیر از مذهب رسمی دارند زیاد باشد ضعف باطنی آن مملکت باعلی درجه میرسد و بحقیقت دولت در داخله صد هزاران دشمن کینه جو دارد که مترقب فرصت برای قیام هستند . برای چنین دولتی جنگ با خارجه خطرناک است .

در اواخر سلطنت ساسانیان از طرفی دین مسیحی در میان ملت ایران رخنه کرده بود و ایرانیان عیسوی مذهب در داخله زیاد بودند و چون موبدان و اعیان و اغلب خود سلاطین هم بانواع شکنجه ها اشخاصیرا که باین دین آرویده بودند و مرتدّ شمرده میشدند دنبال میکردند (۱) دل این جمع که آزادی در کیش خود نداشته و در فشار بودند با دولت مسیحی روم بود و بهمین جهت هم دولت ایران آنها را دوست دشمن خارجی شمرده بر شدت معامله میافزود و شاید یکی از اسباب انقراض سلطنت ملوک حیره در دست ایران تنصّر نعمان بن المنذر آخرین پادشاه لخمی بود که شاید هم بهمین جهت اطمینان دولت ایران از مقاومت او در مقابل روم سلب شد و همچنین عصیان پی در پی ارمنستان و همدستی آن ملت با روم در جنگهای ایران و روم سبب جز دشمنی دولت ایران با دین مسیحی نداشت خصوصاً در عهد خسرو پرویز که دولت ایران بواسطه اقدام بسیار تند خود در خراب کردن بیت المقدّس و ضبط چلیپای مقدّس و آوردن آن با خلیفه بزرگ نصاری در آن شهر بایران غیظ و نفرت تمام عالم مسیحی را باعلی درجه تحریک کرده و توهین عظیمی بدین عیسوی وارد آورده بود .

بدیهی است که پس از سر زدن چنین عملی از دولت ایران عیسویان ایرانی ممکن نبود با آن دولت یکدل باشند و شاید نهضت رومیها در زیر اداره هرقل و جان فشانی آنها در جنگهای بعد که سبب فتح آنها و شکست خسرو شد هم بیشتر ناشی از این هیجان شدید تعصب آمیز گردید و نیز شاید خلع و گرفتاری خسرو پرویز بدست شیرویه پسر او از زلتش مریم که دختر امپراطور روم موریسیدوس بود بهمدستی یکی از ملائکین متمول سریانی مسیحی شمتا نام نیز اصلاً تا اندازه ای ناشی از همین اشتداد کینه میان مسیحیان و آن پادشاه بود .

از طرف دیگر مانویان که مؤسس مذهبشان در سنه ۲۲۴ . مسیحی بحکم بهرام اول بدار زده شد نیز بغایت ناراضی بودند . مخصوصاً موبدان زردشتی این فرقه را بشدت دنبال میکردند بطوریکه بهیچوجه آزادی در مذهب خود نداشتند . مانویان در دوره اسلامی و میان مسلمین

(۱) شرح عقوبت مسیحیان در ایران در روایات شهداء نصرایت یا متلّهای سریانی معروف به Actes des martyres ثبت است .



زندبِق (جمع زنادقه) نامیده میشدند و از تضییقاتی که در آن دوره (شاید باز بتحریک زردشتیان) بر آنها وارد میآمد میتوان قیاس کرد که حال آنها در عهد ساسانیان متعصب و حامی مذهب رسمی زردشتی چه بوده است.

مزدکیان که زخم دشان در آن عصر یعنی ظهور اسلام تازه تر بود و قرنی پیش از قتل عام همکیشان آنها و خود مزدک در ایران نگذشته بود نیز از مخالفین دولت بودند. این فرقه که ظاهراً در عدد زیاد هم بودند درخفا مذهب خود را نگاهداری میکردند بطوریکه حتی پنج قرن بعد هم در بعضی نواحی ایران وجود داشتند.

زروانیان و گیومرثیان و سایر فرق زردشتی نیز در مملکت وجود داشتند اگر چه از مجادله مذهب رسمی با آنها و یا با بودائیان و یهود اطلاع زیادی در دست نیست این اختلافات و نفاق باطنی که نتیجه استبداد و تعصب بود هم در ضعف بنیه مملکت کمتر از سایر عوامل تأثیر نداشت. وهم مزید بر ضعف سیاسی و نظامی و خستگی از جنگ طولانی و پریشانی مالی و بلایای طبیعی از طاعون و سیل و انحطاط اخلاقی شده عرصه را بر حملات خارجی صاف نمود. در چنین حالتی بود که مجاهدین پر شور و جان نثار و سخت جان و قناعت کار و دلیر عرب بحدود جنوب غربی ایران حمله ور شدند.

مملکت روم شرقی که از طرف آسیای صغیر و سوریه و قفقاز و ارمنستان با ایران همسایه بود یگانه حریف و رقیب بزرگ مملکت ایران بود. این دو دولت بزرگترین دول دنیای تاریخی آن عهد بوده و بدبختانه دائماً با هم در جنگ وجدال بودند و این جنگها هر دو طرف را ضعیف نموده و ناتوان کرد مخصوصاً اوضاع روم از حیث مالیه خیلی مختل گشته بود.

یوستینیان (۵۲۷ - ۵۶۵ مسیحی) که معاصر انوشیروان بود امپراطور نامداری بود ولی اقدامات بی تناسب و یر مدعای او مملکت را زیر بار مخارج سنگین و مالیات طاقت فرسا زبون ساخته بود و پس از او بلافاصله ضعف مملکت نمودار گردیده و از هر طرف معروض هجوم ملل خارجه شد. امباردها ابطالی را گرفتند. آوارها و سلاوها بر ولایت بالکان استیلا یافته مملکتی بنا نمودند. ایران نیز از طرف مشرق حمله آورد و باستانهای دوره صلح کوتاه و نا بایداری که میان خسرو پرویز و پدروزن و پشتیبان او امپراطور موریسیوس پیش آمد جنگ میان این دو دولت منقطع نمیشد و مخصوصاً جنگ ممتدی که پس از قتل

موریسیوس بدست فوکاس در سنه ۶۰۲ مسیحی و بهانه جوئی خسرو پرویز از این راه در گرفت بیش از ۲۵ سال طول کشید و در آن میان ولایات روم خراب و پریشان شد و بمجرّد اینکه جنگ با ایران خاتمه یافت قشون مسلمین بسوریه هجوم آورده آن مملکت و مصر را از دست روم گرفتند.

### عربستان و عربها

عربستان شبه جزیره ایست که از طرف جنوب بخلیج عدن و تنگه باب‌المنذب و اقیانوس هند و دریای عمان و از مغرب بدریای سرخ (قلزم) و ترعه سویس و از مشرق بدریای عمان و خلیج فارس و عراق عرب و از شمال بدریای مدیترانه (بحر الروم) و فلسطین و بحر میّت و سوریه و تدمر و عراق عرب محدود است و از شمال غربی بطرف جنوب شرقی شبیه بشکل ذو ذنقه غیر منظمی ممتد میشود و میان ۱۲ درجه و ۴۵ دقیقه و ۳۴ درجه و ۳۰ دقیقه عرض شمالی و ۳۲ درجه و ۳۰ دقیقه و ۶۰ درجه طول شرقی (از گرینویچ) واقع و مساحت آن قریب سه ملیون کیلومتر مربع است. سواحل این قطعه نسبتاً آباد است اما در شمال میان شامات و نجد و در جنوب میان نجد و حضرموت و عمان و یمن دو کویر بسیار وسیع ممتد است. (کویر نفود و کویر الرّبع الخالی) در شمال غربی شبه جزیره سینامیان مدیترانه و فلسطین و خلیج عقبه و ترعه سویس واقع است. در مشرق این شبه جزیره و در جنوب بحر میّت و فلسطین خطّه سرحدی بین حجاز و فلسطین است معروف به وادی العربیه که مملکت نبطی‌های قدیم و پایتخت آنها که مآخذ رومی و یونانی پترا می‌نامیدند در آن واقع است. در جنوب این خطّه و در امتداد سواحل عقبه و دریای سرخ از شمال غربی به جنوب شرقی خاک حجاز ممتد می‌شود (تقریباً از ۳۰ الی ۲۰ درجه عرض شمالی) در جنوب حجاز و باز در امتداد ساحل و بهمان قرار ولایت کوچک عسیر (تقریباً بعرض دو درجه) و در جنوب عسیر تقریباً از ۱۸ درجه عرض شمالی گرفته رو بجنوب خطّه یمن واقع است که تا منتهی الیه دریای سرخ و نزدیکی تنگه باب‌المنذب کشیده میشود. پس از آن در اقصی جنوب عربستان و ساحل دریای عربستان و اقیانوس هند از مغرب بمشرق ابتدا ناحیه عدن است و در مشرق آن ناحیه مملکت حضرموت است و در مشرق حضرموت خطّه ساحلی مهران است. این اراضی ساحلی همه جا از جنوب غربی رو بشمال شرقی ممتد میشود. بعد از آن ساحل رو بشمال و شرق پیچیده و پس از احداث شبه جزیره عمان اندکی رو بمغرب و جنوب پیچیده داخل خلیج فارس میشود. در سواحل شبه جزیره عمان و جنوب و شمال آن

خاک عمان واقع است که غالباً باسم پایتخت کنونی آن مسقط نامیده میشود. پس از آن در ساحل غربی خلیج فارس از جنوب شرقی رو بشمال غربی ولایت ساحلی لحسا (الاحساء) که سابقاً باسم خطه بحرین معروف بود واقعست که پایتخت آن هجر بود و در شمال ابن ولایت و جنوب بصره باز در امتداد ساحل ناحیه کویت است. در وسط قطعه عربستان میان عمان از مشرق و حجاز از مغرب و کویر دهناء (یا التربع الخالی) از جنوب و کویر نفود از شمال مملکت نجد و یمامه واقع هستند که اولی در مرکز قدری بطرف مغرب و دومی در جنوب شرقی آن نزدیک بعمان است.

شبه جزیره عربستان از زمان بسیار قدیم و عهد قبل التاریخی با شعبه‌ای از اقوام سامی مسکون بود. این قوم که باسم عمومی عرب خوانده میشود اغلب صحرا نشین و نیمه وحشی بوده اند و بجز در سواحل آن قطعه و حدود شاه عراق تمدنی وجود نداشته است.

در این قطعه از قرون بسیار قدیم و شاید از هزار سال یا بیشتر قبل از میلاد مسیح برای تجارت هندوستان با مصر و سوریه و بابل يك شاهراهی پیدا شده بود. دول عظیمه تمدن مصر و بابل و فنیقیه و یهود و شاید خیتی های آسیای صغیر بواسطه رونق تمدن و ازدیاد ثروت و شوکت و تجملاتشان امنه ممالك دور دست را بسوی خود جلب میکردند بدین طریق ادویه معطر و حیوانات کمیاب و پر قیمت از طاوس و بوزینه و طلا از هندوستان از راه دریا بعمان در جنوب شرقی و مشرق عربستان حمل شده و از آنجا از راه خشکی بحضرموت سواحل جنوبی یمن و از حضرموت که خود نیز مرکز کث محصول و تجارت مهمی از بخورات (کندر و غیره) و ظاهراً طلا نیز بود از راه شمال غربی عربستان تا مملکت نبطی ها و شبه جزیره سینا و از آنجا ها به مصر و سوریه (مخصوصاً بندر غزه) و بابل حمل میشد این تجارت و مخصوصاً حمل بخورات از حضرموت مایه اساسی تمدن ممالك جنوب غربی عربستان شده و لهذا در جنوب و جنوب غربی عربستان در عصر بسیار قدیم دولی متمدن عربی نژاد تشکیل شده بود مانند سلطنتهای معین و سبا و حضرموت و قنبان

این ممالك و مخصوصاً معین که مرکز عمده تجار بخورات شده بود برای تأمین راه تجارت بشمال در خط تجارت خود نفوذی پیدا کرده و حتی در بعضی مراکز عرض راه چنانکه ذکر خواهد شد مستعمره ای تأسیس کرده بودند. این تجارت که بواسطه اینکه

راه دریای سرخ برای کشتی رانی هنوز دایر نشده بود از راه خشکی ظاهراً از مکه و العلاء و حِجْر و مَدَیْن و مملکت نَبَطی ها میگذشت و عبور و مرور این کاروانهای تجارتهی در آن نقاط عرض راه و ایستگاهها نیز موجب تأسیس و پیدا شدن مراکز تمدن گردیده بود.

سلطنت معینی ظاهراً قدیمترین دول متمدن عربستان بوده و پیش از قرن هفتم قبل از میلاد مسیح و شاید چندین قرن هم قبل از آن تمدنی کافی داشته و دولت مهمی تأسیس کرده بود که کتیبه ها و آثار زیادی از آن بدست آمده. این مملکت عبارت از قسمت شمالی و شرقی یمن و «جوف» جنوبی عربستان و مشرق آن خطّه بود. شهر عمده و شاید قدیمترین آن معین (اسم قدیم = معان) و پایتخت آن شهرهای قرناو (قرنه - سوداء) و یثیل (براقش) بود که در شمال شرقی صنعاء امروزی واقع بودند. ابتداء و انتهای این دولت درست معلوم نیست بعضی ابتدای آن را از دوهزار سال قبل از میلاد و انقراض آنرا در قرن نهم قبل از میلاد میدانند بعضی دیگر ابتدای آنرا از قرن دوازدهم و انتهای آنرا در اواسط قرن هفتم قبل از میلاد تصور میکنند برخی دیگر آنرا معاصر دولت سبا دانسته و ابتدای آنرا از قرن نهم قبل از میلاد میدانند. بعضی نیز انقراض آنرا در اواخر قرن سوم قبل از میلاد دانسته اند.

اسامی ۲۷ نفر از سلاطین این مملکت از کتیبه ها بدست آمده است.

سلطنت قنبان (یا قنابی) در جنوب شرقی مملکت معین بوده و با سلطنت قنابو  
معین هم عصر و با آن ملت هم نژاد بود.  
این دولت تا استیلای حمیرها در سنه ۱۱۵ قبل از میلاد وجود داشت. پایتخت آن  
تَمَنَع (یا تمناء) در جنوب شرقی یا جنوب غربی مأرب از قدیم معروف بوده است. ظاهراً  
مملکت جباه هم که در ماخذ رومی یکی از ممالک جنوب غربی عربستان شمرده میشود و امرای  
آنها از کاروانهای تجار بنحور راهداری میگرفتند جزو قنبان بوده و یا آنکه قوم جبائی جانشین  
قنابیان شده اند.

حضرموت

سلطنت حضرموت نیز با معین هم عهد بود و در مملکتی که حالا نیز به  
حضرموت معروف و در اقصی جنوب عربستان در جنوب و مشرق یمن میان  
درجه ۱۵ و ۱۹ عرض شمالی و ۴۷ و ۵۳ طول شرقی (از گرنیویچ) واقع است برقرار بود.  
پایتخت این دولت شهر شبوه مرکز اصلی محصول بخور بود.

ابتدای این دولت نیز با سلطنت معین هم عصر بوده (و حتی بعقیده بعضی اصلاً معینی‌ها  
از حضرموت آمده اند) و تا حدود ۳۰۰ سال بعد از میلاد مسیح دوام داشت که در آن  
تاریخ بدست حبشیا بر افتاد. دولت های معین و سبا که با هم رقابت و منازعه داشتند اغلب  
درسر نفوذ در حضرموت مبارزه و گاهی آن و گاهی این در این مملکت تسلط داشتند.

سبا

مهمترین و معروفترین دول و ممالک غربی دولت و مملکت سبا بود که در جنوب  
مملکت معین واقع بود تاریخ این دولت ا قرن نهم یادم میلادی شروع  
میشود (۱) و در سنه ۱۱۵ قبل از میلاد مسیح بدست حمیریها منقرض گردیده است.  
سلطنت سبا بدو دوره منقسم میشود: اولی از ابتدای تأسیس آندولت تا حدود ۵۵۰  
قبل از میلاد مسیح که سلطنت در دست گهینه بود و این ملوک کاهن مانند ملوک قدیمه  
معینی مگرب نامیده میشدند. دومی از اواسط یا اواخر قرن ششم قبل از میلاد تا انقراض  
آندولت است که سلاطین مقتدر حقیقی حکمران بودند.  
در دوره اول پایتخت آنها صرواح بوده و در دوره دوم مأرب که داستان سد آن میان  
مانیز معروف است.

اسامی بیشتر از ۴۵ نفر از ملوک سبا از کتیبه های آن مملکت بدست آمده است.  
مهمترین دول جنوب عربستان معین و سبا بود و دول یا امارت های قتیان و حضرموت  
و جباء و غیره در اطراف این دو دولت گرد آمده بودند و مخصوصاً سبا بزرگترین همه بود و  
شاید حوزه اقتدار او تا اقصی شمال یمن و بلکه بیشتر میرسید.

(۱) پادشاهان آشوری در کتیبه های خود از ۷۴۴ و ۷۱۵ قبل از مسیح از مملکت سبا و باجیکه به  
آنها داده حرف میزنند و مخصوصاً در کتیبه دومی از ملکه عربستان و یثعتر پادشاه سبا ذکر میکنند. اسم یثعتر در  
کتیبه های سبا در ضمن اسامی سلاطین آنجا پیدا شده است و اگر عهد سلطنت حضرت سلیمان در قرن دهم  
قبل از مسیح بوده باشد ذکر ملکه سبا که بدیدن سلیمان آمده بود دلیل آن میشود که سلطنت سبا قدیمتر از قرن  
نهم قبل از مسیح است.

ظاهراً بواسطه برقرار شدن راه دریائی در دریای سرخ و براه افتادن کشتی رانی در نتیجه کشف موسم منظم بادهای موافق (مونسونها) جنوب غربی باهتمام رومیها وآمد شد سفائن میان بنادر باب‌المنذب و بندر مصری میوس هورموس در ساحل دریای سرخ (در حوالی ۲۵ درجه عرض شمالی) در اواخر نیمه اول قرن اول مسیحی طبعاً راه تجارت بنحور بطرف دریا برگشته و بمالك معین و سبا و بانهطاط و زوال گذاشت و شاید خرابی سد معروف مأرب که مایه آبادی مملکت سبا بود یا عدم تعمیر آن نیز در نتیجه همین انحطاط بوده که در مراقبت بنگاهداری آن اهمال شده و کم کم منهدم گردید. در نتیجه انتقال راه تجارت بسوی دریا ولایات ساحلی جنوب غربی یمن رونق یافتند و مرکز تجارت محصولات خاص آن مملکت از دریا و خشکی شدند. حمله رومیها به سبا و معین و قنآن و تخریب شهرهای مهم آن ممالک نیز بلاشک ممد سرعت انقراض آن دول گردید. در نتیجه این تحولات در سنه ۱۱۵ قبل از میلاد قوم حمیر (هاماوران کتب فارسی) که از اقصی جنوب غربی عربستان بودند نخست بر ممالک قننایی و پس از آن بر سبا که هر دو در شمال خاک آنها بودند تسلط یافتند و سلاطین آنها که در کتب عربی تبع نامیده میشوند بخودشان لقب سلاطین سبا و ذوریدان (۱) دادند و پس از انقراض حضرموت در اوایل قرن چهارم مسیحی اسم آن مملکت را نیز بر لقب خود اضافه نموده و سلاطین سبا و حضرموت و یمنه نامیده شدند.

اسامی ۲۶ نفر از ملوک حمیر از کتیبه ها بدست آمده است.

پس از جنگ بی نتیجه ایوس کالوس دومین والی رومی مصر که در سنه ۲۶ یا ۲۵

قبل از میلاد بحکم اگوست امپراطور روم بمملکت یمن حمله برد و پس از شش ماه زحمت بیفایده و خرابی زیاد و کم کردن راه در صحرا عاقبت بدون نتیجه و پیریشان برگشت امپراطورهای روم با حمیریها روابط دوستانه برقرار نمودند و با آنها برای هم عهدی و اتحاد برضد ساسانیان طرح دوستی میریختند که از دست اندازی ایرانیان از راه دریای عمان در عربستان ایمن باشند.

در قرن دوم مسیحی حبشیها (که اصلاً در ازمنه قدیمه از یمن بافریقا

استیلای حبشه

مهاجرت کرده بودند) بمملکت یمن یعنی حمیر و سبا و معین و غیره

و حضرموت استیلا یافتند و در دوره تسلط آنها در اواسط قرن چهارم مبشرین مسیحی حبشه

(۱) زیدان که اسم قدیمی شهر ظفار است پایتخت حمیریان بود.

نصرا نیت را در یمن داخل کرده و در عدن و ظفار کلیساها بنا کردند ولی تقریباً از ۳۷۵ مسیحی باینطرف باز آن مملکت در تحت حکومت سلاطین بومی که کم و بیش در تحت نفوذ حبشه بودند و تبع (جمع = تبابعه) لقب داشتند استقلالی داشت تا آنکه در اوایل قرن ششم مسیحی که دین عیسوی در آنجا بیشتر انتشار یافته و بواسطه تبلیغات مبشرین سریانی جمع کثیری در نجران مسیحی شدند حکمرانان حمیری بواسطه ضدیت با حبشه و دین آنها و سلب عقیده از بت پرستی قدیمی دین یهود را پذیرفته و در سنه ۵۲۱ مسیحی در تحت ریاست ذونو اس برضد نفوذ حبشه برخاسته و مستقل شدند و مسیحیان بومی را در (نجران در سنه ۵۲۳) مسیحی کشتار کردند. (۱) دولت مسیحی حبشه بتشویق امپراطور روم یوستین اول برای انتقام مسیحیان در سنه ۵۲۵ مسیحی عربستان لشکر کشی کرده و ذونو اس را کشته مملکت حمیرا متصرف شد. چند سال بعد (ظاهراً ۵۳۱ مسیحی) ابرهه (ابراهیم) که یکی از سرداران حبشی بود برضد پادشاه حبشه عصیان نموده و نظر بروایات عربی از ریاط سپهسالار حبشی و فاتح یمن را کشت و بر حسب تواریخ رومی اسمیفا یوس (سمیفه) فرمانفرمای حبشی یمن را محبوس کرده خود فرمانفرمای حبشی یمن شده اعلان استقلال داد لکن بعدها بنایب السلطنه کی قناعت نموده اسماً تحت حمایت حبشه ماند. مشارالیه سد مأرب را در حدود ۵۴۰ مسیحی تعمیر کرد و در همین اوان سفرائی از ایران و روم و حیره و غسان و کمنده پیش او آمدند. وی در صنعا کلیسایی با سم قلیس بنا کرده و خواست که حج عرب را از مکه بدانجا باز گرداند ولی عربها زیر بار نرفتند. خصومت یهود و نصاری در یمن شدت گرفت و چون دولت حبشه مسیحی و مایل برومیها بود حمیریها برغم حکمرانان حبشه تمایل بایران داشتند. در جنگ روم و ایران در عهد نوشیروان دولت روم سعی کرد ابرهه را برضد ایران برانگیزد ابتدا ابرهه بیطرفی اختیار کرد ولی بعد بتحریر روم حمله ای برضد ایران نمود و باز زود دست از خصومت برداشته و از راه برگشت. این ابرهه همان است که بنا بروایات عربی اسلامی بافیل بمکه هجوم آورده و خواست کعبه را خراب کند و عربها را بحج بصنعا مجبور نماید و بواسطه ظهور آبله در قشون او که پریشان و پراکنده شدند مجبور بعودت بحبشه گردید. این هجوم ظاهراً

(۱) داستان این کشتار در روایات عرب بشکل هول انگیزی مانده و سوزاندن این مسیحیان در گودالها به تفصیل شرح داده شده و بهمین واقعه در قرآن به عنوان اصحاب الا خود اشاره شده است.

در اواسط قرن ششم میلادی بوده است (۱) و شاید این اشکر کشی نصف راهه برضد ایران هم با هجوم بنگه یکی بوده باشد (مورخین اسلام این حمله را در حدود ۵۷۰ مسیحی و مطابق سال تولد حضرت رسول دانسته عام الفیل مینامند) (۲) پس از ابرهه دوپسرش یگسوم و مسروق بتوالی حکومت کردند و در عهد حکومت مسروق یمن بدست ایرانیها گذشت.

استیلای ایران  
 حمیرها که از تسلط حبشیهای مسیحی و بیکانه بخاک خود ناراضی بودند  
 به یمن بدربار ایران استغاثه کردند و سیف بن ذی یزن از اولاد ملوک حمیر به  
 طیسفون پدش نوشیروان آمده استمداد نمود. دولت ایران در حدود سال ۵۷۰ مسیحی  
 یا اندکی بعد از آن قشونی بعدة ۸۰۰ نفر در هشت کشتی بسرداری وهریز نام به یمن فرستاد  
 دو کشتی در راه غرق شد و شش کشتی باشصد نفر بسواحل حضرموت رسیدند. وهریز  
 کشتی ها را آتش زد و قشون ایران باعمراهی بومیها مسروق را کشته و حبشی ها را بیرون  
 کردند و سیف را پادشاه نمودند ولی چون پس از عودت قشون ایران باز حبشیها بدانجا حمله  
 برده سیف را مقتول و مملکت را تصرف کردند بار دوم قشون ایران باز بسرداری وهریز  
 بدانجا رفته حبشیهارا طرد نمودند و خود در آنجا ماندند. پس از وهریز چند نفر از سرداران  
 ایرانی بتوالی در یمن فرمانفرمائی کردند و آخرین آنها باذان بود از طرف خسرو پرویز که پس  
 از خسرو با ایرانیان مقیم آنولایت مسلمان شده و معروف بابناء گردیدند (یعنی فرزندان ایرانیان)

مراکز متفرقه  
 از تمدن معینی و سبائی و حمیری آثار زیادی باقی مانده و کتیبه های  
 آنها باخط مخصوص خودشان که در عهد اسلامی آنها خط مسند مینامیدند  
 تمدن عربی در شمال  
 در دست است.

چنانچه سابقاً ذکر شد در راه تجارت معینی ها و سبائیها در خط شمال مراکز تمدنی  
 بوجود آمده بود از آنجمله در العلاء در شمال مدینه و خیبر آثار زیادی از تمدن معینی و  
 کتیبه ها بآن خط پیدا و معلوم شده است که مادامیکه سلطنت معین بر پا بوده در این

(۱) مطابق حساب از روی اصح روایات در حدود سال ۵۴۸ مسیحی

(۲) صحت این تاریخ مستبعد است چه فتح یمن بدست ایرانیها در سنه ۵۷۰ مسیحی واقع شده و آن در

زمان حکومت مسروق بود که پس از دوره حکمرانی یگسوم بسطانت رسیده و یگسوم نیز بعد از وفات ابرهه جانشین  
 او شد پس ممکن نیست که هجوم ابرهه بنگه در سنه ۵۷۰ بوده باشد



نقطه يك مستعمره متمدن معینی برای تأمین تجارت با شمال وجود داشته است .  
 ظاهراً بعد از برافتادن دولت معینی ( و شاید نیز بعد از انقراض وارث اوسبا ) در این  
 مستعمره دولتی بومی از قوم نمود با سم دولت لحدانی تشکیل شد (ظاهراً در قرون اول مسیحی)  
 در شمال العلاء بلافاصله و در قریب ۳۷ فرسخ دور از ساحل دریای سرخ حجر مرکز  
 تمدن نمودی واقع بود که باز قومی عرب در آنجا ساکن بوده و کتیبه هائی در آنجا بیادگار  
 گذاشته اند . این خطه ظاهراً بعد از انقراض دولت های معینی و سبائی بدست نبطی ها گذاشته است  
 در شمال شرقی حجر تقریباً در ۱۴ فرسخ آن تیماء واقع است که باز مرکز تمدن بسیار  
 قدیمی بود (۱) (ظاهراً از قرن ششم و شاید نهم قبل از مسیح ) که نفوذ بابلی و آرامی در آن  
 پیداست و اسم آن در کتیبه های بابلی مذکور شده است . در خود تیماء هم کتیبه های آرامی  
 از قرن ششم قبل از مسیح بدست آمده است .

در شمال غربی حجاز و نزدیک بساحل خطه مدین باز مرکز تمدن قدیمی بوده .  
 در شمال مدین مملکت نبطی ها واقع بود که نفوذ و تمدن آنها در ادوار مختلفه در جنوب  
 آن مملکت تا العلاء نیز بسط پیدا کرده بود

در حوالی دمشق (در پنج فرسخی جنوب شرقی آن شهر ) کوه صفا واقع است که  
 در مشرق و مغرب و جنوب آن کوه آثاری از تمدن عربی قدیمی از جنس تمدن نمودی حجر  
 معاصر آن (ظاهراً از سه قرن اول مسیح ) پیدا شده و کتیبه هائی معروف به کتیبه های  
 صفائی بدست آمده است .

پس از انقراض نبطی ها تجارت و تمدن عربستان شمالی بمملکت تدمر در شمال شرقی  
 سوریه منتقل شده است .

از تفصیل فوق دیده میشود که در عرض هزار و یانصد سال قبل از اسلام بتوالی  
 در طول راه تجارت یمن باسوریه و مصر مراکز تمدنی در قرون مختلفه پیدا شده و شهر ها  
 یا ممالک متمدنی بوجود آمده و رونق گرفته بوده است و مخصوصاً مکه و یثرب (مدینه)  
 نیز از ایستگاههای همین شاهراه تجارتی بوده اند و ذکر مکه در ماخذ قدیمه از قرن اول و  
 دوم مسیحی آمده است . در قرون قبل از اسلام در شمال شرقی حجاز مهاجرین یهودی بعداً  
 زیاد مستقر بودند (مانند یثرب و خیبر و فدک و غیره) .

(۱) اسم تیماء بعنوان باجگذاری پادشاهان آشور در کتیبه آشوری از سنه ۷۲۳ قبل از مسیح دیده میشود  
 پادشاه آشور تیگلت پیلر در سنه ۷۲۴ آن شهر را گرفت .

مدین قسمت شمالی نهامه حجاز شمالی است که تا خلیج عقبه ممتد میشود و تیماء در جنوب شرقی تبوک واقع است که آنهم در موازات مدخل خلیج عقبه در ۲۸ درجه عرض شمالی در مشرق و مغرب نجد است حجر در جنوب غربی تیماء و العلاء در جنوب حجر واقع بوده است .

چنانکه اشاره شد در جنوب بحر میّت و فلسطین و در شمال خلیج عقبه مملکت نبطی‌ها و شمال شرقی شبه جزیره سینا در اراضی کوهستانی قوم نبطی عربی نژاد ساکن بودند که از قرن چهارم قبل از مسیح دارای دولت و تمدن بودند و بواسطه اینکه این مملکت مرکز تجارت بود و نبطی‌ها از شمال تا حدود حوران و عراق مرآده داشتند بعدها بتمام اراضی سرحدی میان شامات و عربستان از فرات تا دریای سرخ اسم نبطی داده شد و حتی عربها و مورخین اسلام همه آرامیهای سوریه و عراق را نبطی خواندند . پایتخت این مملکت که آنرا مورخین یونان و روم پترا مینامیدند و شاید اسم عربی آن سلع بوده در کنار شرقی وادی العربیه در خطّ میان بحر میّت و خلیج عقبه در ۳۰ درجه و ۱۹ دقیقه عرض شمالی و ۳۵ درجه و ۳۱ دقیقه طول شرقی واقع بوده و هم اکنون خرابه های آن موجود است . در سال ۳۱۲ قبل از مسیح پادشاه مقدونیه آنتیگونوس (Antigonus) بآن مملکت حمله برد ولی نتوانست فتح کند و پس از آن تاریخ سلاطین این مملکت استقلال و قدرت و عظمت داشتند و حتی حارث نام از سلاطین نبطی دمشق و حدود شام و حوران را تصرف کرد (در حدود ۸۵ قبل از میلاد) بعدها کم کم زیر حمایت و تبعیت روم آمدند تا در سنه ۱۰۶ مسیحی امپراطور روم تراژان آن مملکت را مستخر نموده جزو متصرفات روم کرد . اسامی قریب ۱۳ نفر از سلاطین آنها بدست آمده است .

زبان اصلی عربی نبطی بعد از انقراض دولت نبطی‌ها بتدریج از میان رفته و زبان آرامی جای آنرا گرفت و لهذا چون از میان اقوامی که بزبان آرامی متکلم بودند نبطی‌ها نسبت بعربها از همه نزدیکتر بودند زبان آرامی در میان عربها بزبان نبطی معروف شد . خطّ عربی فعلی از خطّ نبطی مشتق است و ظاهراً در قرن سوم مسیحی اخذ شده است .

چنانکه ذکر شد تجارت و بطور کلی امور اقتصادی بزرگترین عواملی است که در تأسیس ممالک و دول و انقراض آنها و آبادی و خرابی شهرها و ترقی

و انحطاط يك بخطه يا يك ملت تأثیر دارد طلوع دولت سبا و افول دولت معینی و بعد بالا گرفتن کار حمیرها در جنوب و پریشانی سبائیها در شمال یمن همه ناشی از عوامل اقتصادی و تجارتنی بوده چه چنانکه ذکر شد مادامیکه راه تجارتنی جنوب عربستان و هند بطرف شامات و آسیای صغیر و روم از خشکی ساحل غربی عربستان بود مملکت معین و سبا رونق داشت و چون راه تجارت بدریای سرخ افتاد این ممالک رو بزوال نهاده ریدان (ظفار حالیّه) که پایتخت حمیرها و نزدیک به تنگه باب المندب بود مرکز تمدن آن سامان گردید و رونق گرفت و همین طریق وقتیکه پترا پایتخت نبطی ها که ایستگاه قوافل میان جنوب عربستان و شامات و عراق و مرکز تجارتنی بود در اوایل قرن دوم مسیحی بدست رومیها افتادند در شمال بادیة الشام این مقام را احراز کرده و رو بترقی و رونق گذاشت.

شهر تدّمُر که فرنگیها آنرا پالمیر نامند در سرحد اقصای شمال وسطی کویر شام میان شام و عراق و در سر راه تجارتنی که میان این دو مملکت بود بنا شده بود قریب ۳۸ فرسخ در شمال شرقی دمشق و پنج روز راه با شتر دور از رود فرات واقع بود. این شهر ظاهراً در چهار پنج قرن قبل از میلاد مسیح بنا شده ولی قدیمترین ذکر آن در تواریخ (گذشته از سفر ملوک تورات) از ۲۴ سال قبل از مسیح است که ذکر از ثروت آن شهر و تحریک طمع مارك آنتونی سردار رومی شده است و قدیمترین سند بومی که بزبان آرامی نوشته شده از سال ۹ قبل از مسیح است و در اینوقت تدمر ایستگاه عمده تجارتنی میان ممالک رومیها و اشکانیها بود. زبان کتابت و خط مستعمل در تدمر آرامی ولی زبان مردم ظاهراً عربی یا آرامی مخلوط بعربی بود. این نقطه ایستگاه قوافل بتدریج شهر مهمی شد. عمده تجملات دنیای قدیم ابریشم و جواهرات و مروارید و عطریات و کندر و بخور بود و اینها از چین و هند و جنوب عربستان میآمد و سالیانه از این امتعه معادل قریب سه ملیون و نیم تومان بروم وارد میشد. این امتعه از دوراه میآمد یکی از دریای سرخ و مصر و اسکندریه و دیگری از خلیج فارس و صحرای میان عربستان و شامات. این راه پس از انقراض مملکت نبطی ها بدست تدمریها گذشت و آنها امتعه مزبور را از راه کویر بمراکز مهم تجارتنی در ساحل فرات مانند ولوژیا<sup>(۱)</sup> یا در ساحل خلیج فارس

(۱) ولوژیا را که عربها اَلْبَس مینامیدند بلاش اول اشکانی در ساحل فرات نزدیک حیره و در ۱۴ فرسخی جنوب شرقی بابل بنا کرد و شاید اسم ایرانی آن بلاشه بوده در محل آن شهر حالا آبادی کفیل واقع است.

مانند فرات بصره<sup>(۱)</sup> و گرج میسان<sup>(۲)</sup> در سه فرسخی شمال آن حمل میکردند و از این راه  
تجارت تدمر منافع کثلی بدست آورده و شهر تدمر حقوق گمرکی گزافی از واردات و صادرات  
دریافت میداشت و مردم تدمر اغلب به تنظیم و هدایت و مراقبت کاروانها و پاسبانی جاههای  
سر راه مشغول بودند. این شهر چندی بهمین طریق ترقی و رونق یافته و سکنه آن عزت و  
ثروت کثلی و تمدن پیدا کردند و پس از آنکه رومیها بسواحل سوریه دست یافتند (۶۳ قبل از  
مسیح) بزودی مملکت تدمر اهمیت سیاسی پیدا کرد و اگرچه ظاهراً از اوایل تاریخ مسیحی  
بزیر تبعیت روم آمده بود لکن در قرن اول مسیحی این مملکت هنوز تا اندازه ای استقلال  
داشته و میان روم و ایران مملکت فاصلی بود که هر دو طرف استقلال آنرا شناخته و رعایت  
میکردند بعدها آن کشور بتدریج بزیر نفوذ کامل رومیها آمد و از سنه ۱۰۵ میلادی که  
پترا مستخر شده و روم بانحطاط گذاشت تدمر در تجارت مشرق بی رقیب ماند و رو بترقی کثلی  
گذاشت. عهد عظمت و رونق مهم تدمر از سنه ۱۳۰ تا ۲۷۰ مسیحی است. در سال ۱۳۰  
مسیحی هادریان به تدمر آمده و آنجا را رسماً در حمایت خود گرفت و اسم هادریان پالمیر  
بآن شهر داد و ترتیبات اداری شهر مطابق اصول شهرهای یونانی تابع روم برقرار شد. در  
اوایل قرن سوم میلادی تدمر يك مستعمره رومی شد ولی با همه این احوال یکنوع استقلال  
داخلی داشت. رومیها فقط بحمايت قناعت داشتند و رؤسای بومی عرب با اداره امور میپرداختند.  
جنگ میان اشکانیان ایران و روم باعث اهمیت سیاسی مقام تدمر و عظمت آن در  
ممالک مشرق شد. رومیها به بزرگان تدمر که کمک شایانی بروم بر ضد ایران میکردند  
پاداش بزرگ داده و رتبه های رومی میدبخشیدند. یکی از خانوادهاى مهم بزرگان شهر که  
در جنگ روم با ایران خدمات مهمی بروم کرده بود و بدینجهت ظاهراً در زمان سپتیموس  
سیورس امپراتور روم (۱۹۳ - ۲۱۱ مسیحی) در اواخر قرن دوم مسیحی بافتخار داشتن  
حقوق رومیها نایل شده بود کم کم در ریاست تدمر ترقی کرد اذینه بن حیران از این خاندان  
در سنه ۲۳۰ یا ۲۳۱ در موقع آمدن امپراتور آلكساندر سیورس (۲۲۲ - ۲۳۵ مسیحی)  
به تدمر برتبه شیخی (سناتورى) رومی ارتقاء یافت و پسرش حیران باز بیشتر ترقی کرده  
و بمنصب امارت یا «رأس تدمر» نائل شد. پسر او سپتیموس اذینه معروف (اودناتوس

Forath (۱)

Charax (۲) که اسم قدیم آن استراباد بود.

رومیها) باز بالاتر رفته و در عهد امپراطور والیرین در سنه ۲۵۸ مسیحی بدرجه قنسولی که مقام بس ارجمند رومی بود رسید.

پس از شکست روم از شاپور اول پادشاه ساسانی و اسارت والیرین در سنه ۲۶۰ مسیحی ایرانیان پیش رفته شمال سوریه و آسیای صغیر را گرفتند و اذینه ناچار در سدد تقرب به شاپور و قبول حمایت ایران درآمد لکن پادشاه ایران عریضه و هدایای او را رد نمود و وی از آن تاریخ باجان و دل بکمک رومیها قدامت کرد و چون در انقلاباتیکه پس از والیرین در روم پیش آمد و سرداران رومی به گالینوس امپراطور یاغی شدند و مملکت روم متزلزل و مشوش گردید اذینه باز به گالینوس وفادار مانده و بدونفر دیگر که مدعی تاج و تخت روم بودند مخالفت کرده و یکی از آنها را که کیتوس بود در حمص کشت لهذا در سنه ۲۶۲ مسیحی به بزرگترین پادشاه نائل آمد یعنی نایب الساطنه شرق و امیر شده امارت در خاندان او ارثی قرار داده شد و از این تاریخ لقب سلطنت بخود گرفت پس باقیه قشون رومی و لشکر خود بایرانیان حمله برده و بالشکر ایران که پس از خراب کردن انطاکیه بایران بر میگشتند جنگ کرده آنها را شکست داد (در سنه ۲۶۱ مسیحی) پس از آن ورود نام را در تدمر جانشین خود قرار داده و خود حمله بایران کرده و از فرات گذشته و نصیبین و رهاء (اورفای حالیه و ادمس یونانیها) را پس گرفت و ایرانیان را از آسیای صغیر و سوریه و قسمت رومی بین النهرین بیرون کرده و خود اگرچه بر حسب ظاهر در تحت حمایت و تابعیت روم بود با تمام آثار سلطنت مستقله حکمران سوریه و عربستان و ارمنستان و کاپادوکیه و کیلیکیه گردید و حتی دوبار به طیسفون پایتخت ایران نیز رسید و بلکه نظر باقوال بعضی مورخین در یکی از حملات خود (در سنه ۲۶۵) آشهر را تصرف نمود (۱) و غنائم و اسرائی را که در جنگ های با ایران بدست او افتاد پیش امپراطور فرستاد (سنه ۲۶۴ مسیحی) در سنه ۲۶۷ مسیحی اذینه وقتیکه عازم هجوم بر ضد کت ما در کاپادوکیه بود در حمص با پسر بزرگش هیرودیس بدست برادر زاده اش ما کونیوس (یا مایونیوس) کشته شد و بعضی این

(۱) اینوقایع در عهد سلطنت شاپور اول ساسانی روی داده است.

قتل را بتحریر روم دانسته اند . پسر او وَهَبُ اللَّاتِ که صغیر بود (۱) اسماً جانشین او شد لکن اختیارات و قدرت در دست زنوبیا (بَتُّ زَبَّای یا زَبَّاء) مادر او (یا نامادری او) بود که یکی از مشهورترین سلاطین مشرق است و علاوه بر تمام متصرفات شوهرش قسمت بزرگی از آسیای صغیر و مملکت مصر را نیز ضمیمه قلمرو خود نمود . پس از آنکه باهفتاد هزار نفر قشون مصر را از دست رومیها گرفت کم کم نسبت بروم بی اعتنا شده و خود و پسرش را امپراطور و ملك الملوک نامید و تا آنقره و کالیسدون (قاضی کوی) حوالی قسطنطنیه قشون ساخلو گذاشت ولی باز هنوز بر حسب ظاهر رشته مناسبات خود را با روم قطع نکرده بود و در سگه های خود اسم امپراطور روم و وَهَبُ اللَّاتِ را با هم میبرد لکن در سنه ۲۷۰ بکلی رشته پاره شد و اسم امپراطور را از سگه انداختند و لهذا همینکه اورلیان در سلطنت روم مستقر شد (۲۷۰ . مسیحی) در صدد جنگ با تدمریها برخاسته و بتدریج مصر و آسیای صغیر و سوریه را از دست آنها پس گرفت و همین قرار جنگ کمان پیش رفت تا تدمر را محاصره نمود . زنوبیا با پسرش از شهر فرار کرده برای خواستن کمک از پادشاه ایران بسوی ایران رفتند ولی در کنار فرات گرفتار شدند و بدین جهت در بهار سنه ۲۷۲ مسیحی شهر تدمر تسلیم شد . امپراطور روم مردم شهر را بخشیده و فقط اجزای دولت را کشت و زنوبیا و وَهَبُ اللَّاتِ را گرفتار ساخته با خود بروم برد ولی در وصول بداردانل خبر شورش تدمریها را شنید که در پائیز همان سال قیام کرده و ساخلوی رومی را کشته و پادشاهی با اسم آنطیوخوس برای خود گزیده اند . اورلیان فوراً برگشت و شهر را گرفته خراب کرده و مردم آنجا را قتل عام نمود . زنوبیا و پسرانش در تیبور (تیوولی حالیه) در نزدیک شهر روم زندگی کرده و درگذشت .

گذشته از دول و نواحی متمدن عربی که ذکر شد اهالی باقی نواحی عرب نشین عربستان بر دو نوع بودند اعراب بادیه نشین (بدوی) و اعراب نخته قایو (حضری) حضریها اگرچه شهر و قصبه داشتند ولی در درجه ابتدائی

حیره و همدان

وکنده

(۱) نسبت اذینه و هیرودیس و وهب اللات کاملاً مسلم نیست و بعقیده بعضی وهب اللات پسر زبّاء از شوهر اولش که برادر اذینه باشد بوده و هیرودیس بزرگترین پسر اذینه از زن اولی خود بود و پس از قتل اذینه و هیرودیس زبّاء یکی از پسر های صغیر اذینه را اسماً سلطنت نشانده و پسر خود وهب اللات را با خود نایب السلطنه اعلان کرد .

تمدن بودند و با بدویها از هر سوی احاطه شده و با آنها مخلوط بودند در بعضی نواحی و مخصوصاً در سرحدات عربستان این حضریها در تحت نفوذ دول متمدن بزرگتر دولی نیم متمدن بوجود آورده بودند که اعراب بدوی مجاور را در تحت تسلط خویش نگاهداشته و از تاخت و تاز آنها بممالک متمدن جلوگیری میکردند.

بطور کلی قطعه عربستان در تحت نفوذ سه دولت بود که عبارت است از ایران و روم و حبشه. مشرق و شمال شرقی این قطعه زیر حمایت ایران و شمال غربی تابع روم و قطعات مرکزی و جنوب در تحت نفوذ حبشه یا دول بومی یمن قبل از حبشه و ایران بعد از اخراج حبشیه از یمن بود. از مجاورت با این ممالک و دول متمدن در سر حد های عربستان چنانکه ذکر شد دولی نیمه مستقل و نیمه متمدن بوجود آمد که هر کدام از آنها تابع دولت متمدن بزرگ مجاور خود بود. بدین طریق سه دولت تحت الحمايه عربی حیره و غسان و کنده در تحت نفوذ ایران و روم و یمن و دست نشانده این دول در قرن اخیر قبل از اسلام پیدا شدند.

مملکت حیره در زیر سلطنت ملوک لخمی یا منادیه در سواحل جنوبی فرات تا بادیه شام و کویر نفوذ نفوذ و در واقع میان عراق و داخله عربستان واقع بود. این سلطنت که بزرگترین دول عربی نیم متمدن مذکور در فوق بود از اواخر قرن سوم مسیحی تا سنه ۶۰۲ پایدار بود و علاوه بر آنکه سدی میان ایران و اعراب بادیه بود در جنگ های ایران و روم نیز کمک مهمی بایران میداد. اهالی حیره مرگب از بومیان و مهاجرین عرب بود که اصلشان اغلب از اعراب عدنانی بادیه بوده است. اولین امیر عرب که باین مملکت دست یافت جذیمه بن الابرش از قبیله قضاعه بود که ظاهراً در اواسط قرن سوم میلادی از داخله عربستان بنقاط شمال غربی مملکت حیره آمده و امارتی تأسیس کرد و بعد از او نظر بروایات عمرو بن عدی لخمی (از قبایل مهاجر یمن) که خواهرزاده جذیمه بود سلطنت لخمیه را تأسیس نموده و حیره را مرکز سلطنت قرارداد. حوزه قلمرو این پادشاهان بتدریج بسیار وسعت گرفته و از فرات تا نجد و شام امتداد یافت و مخصوصاً امرؤالقیس پسر عمرو بن عدی مذکور اکثر اراضی و قبایل عربستان را تا حدود یمن تسخیر و منقاد نموده و در سنه ۳۲۸ مسیحی وفات کرد. قریب بیست نفر از این سلاله با یکی دو نفر غیر لخمی در میان بیشتر از ۳۰۰ سال در مملکت حیره سلطنت نمودند که از مشاهیر آنها نعمان بن

امرئ القیس بود ( در اوایل قرن چهارم مسیحی ) که قصر مشهور نخورتنق را در کنار شهر حیره بنا نمود و شاید بهرام گور اگر داستان تربیت او در حیره مبنی بر اساس صحیحی باشد در پیش همین نعمان پرورش یافته باشد و منذر بن النعمان بن امرئ القیس ( منذر اول ) که نظر بروایات در استحکام بهرام پنجم ساسانی معروف به بهرام گور ( ۴۲۰-۴۳۸ ) در سریر سلطنت دخالت مهمی داشت و منذر بن امرئ القیس معروف به منذر بن ماء السماء ( منذر سوم ) که ظاهراً در سنه ۵۰۵ مسیحی جلوس کرده و بواسطه جنگهای خود با حارث بن جبلة غسانی و مخالفتش بادین مزدک معروف است . بسبب همین مخالفت قباد پدر انوشیروان او را از امارت حیره معزول و حارث بن عمرو کندی را از ملوک کنده سلطنت حیره منصوب کرد ولی بعد انوشیروان پس از براندختن مزدکیان دوباره منذر را بمسند خود باز گردانید این امیر چنانکه بیاید در سنه ۵۵۴ مسیحی در دست حارث غسانی مقتول شد . آخرین پادشاه این سلسله نعمان بن منذر معروف است که داستان خلع و قتل او بحکم خسرو پرویز معروف است . (۱) اهالی حیره از اواخر قرن چهارم مسیحی بتدریج عیسوی شدند (۲) ولی سلاطین آنجا غالباً در دین قدیم بت پرستی خود باقی بودند تا وقتیکه نعمان بن المنذر آخرین پادشاهشان هم نصرانیت اختیار کرد . سلاطین حیره که دست نشانده ایران بودند غالباً بادولت روم و ملوک غسان که تابع روم بودند زد و خورد داشتند . پایتخت آنها حیره تقریباً در يك فرسخی نجف در جنوب شرقی آن شهر واقع بود .

سلاطین غسان از خاندان جفنه که اصلاً از مهاجرین یمن بودند از اواخر قرن پنجم یا اوایل قرن ششم مسیحی باینطرف در سرزمین حوران و جنوب غربی آن در اراضی بلقاء و جولان سلطنت داشتند . از این دو خطه اولی عبارت از نصف جنوبی مملکت واقع در مشرق رود خانه اردن است و دومی در قسمت شمالی آن مملکت واقع بود . این اراضی در مشرق قسمت سوریه و مشرق قسمت شمالی و مرکزی فلسطین و مغرب صحرای بادیه الشام از نهر اردن تا کویر ممتد بوده و در واقع در شمال غربی اقصی نقاط عربستان واقع شده بود .

(۱) در ترتیب تاریخی ملوک حیره و وقایع آن مملکت بواسطه اختلاف زیاد مآخذ تاریخی در میان مورخین اختلاف است و ما رأی محققین علما مانند مولر و نولدکه و روتشتاین را نقل نمودیم .  
(۲) اهل اهالی مذهب نسطوری داشتند .



پایتخت آنها گاهی در قصبه جابیه در جولان (در جنوب غربی شهر دمشق) و گاهی در جلیق در بَلقاء (در جنوب شرقی جبل هر مون و در نزدیکی شهر معروف بصری) بوده است (۱) این مملکت تحت حمایت روم و پادشاهان آن دست نشاندۀ امپراطورهای قسطنطینیّه بودند همانطوریکه پادشاهان حیره دست نشاندۀ شاهنشاهان ایران بودند.

مملکت غسانیان تا حدّی متمدّن بود و مخصوصاً چون مراکز حکومتشان از يك طرف نزدیک دمشق و از طرف دیگر در جوار بصری مرکز خطّه عربستان رومی واقع بود در زیر نفوذ و تأثیر تمدّن رومی در آمده بودند. بصری شهر متمدّن بزرگی بوده در بدست فرسخی جنوب دمشق و بنای آن مبدأ تاریخ معروفی است که از سنه ۱۰۵ مسیحی شروع میشود.

غسانیها از طرفی بواسطه مخالفت با پادشاهان لخمی حیره و ایرانیان متحد و دوست روم بودند و از طرف دیگر بواسطه داشتن مذهب یعقوبی (۲) از مذاهب نصاری مورد کینه دولت ارتودوکس روم واقع شده بودند تا سنه ۵۸۱ (یا ۵۸۳ مسیحی) غسانیها دوست روم بودند ولی پس از آن دشمنی در میانه آنها پیدا شده و با ایران همدست شدند. در سنه ۶۱۴ که خسرو پرویز دمشق را گرفت سلطنت غسانیان پایان آمد اگرچه بعدها پس از استرداد شامات از طرف رومیها (سنه ۶۲۹) باز در تواریخ اسلامی سخن از يك امیری باسم جَبَلَة ابْنِ الْأَيْهَمِ بمیان میآید که ابتدا مسلمان شده و بعد مرتد شد و داستان ارتداد او را با شرح و بسط ذکر کرده اند.

اولین پادشاه مسلم غسانیان جَبَلَة بن حارث بن ثعلبیه بن عمرو بن جَفَنَه بوده ولی بزرگترین و معروفترین سلاطین غسانی و در واقع نخستین پادشاه نامی و تاریخی آنها حارث بن جبلة (پسر همین جبلة بن حارث) بود که در سنه ۵۲۸ مسیحی مُنْدَرِ بنِ مَاءِ السَّمَاءِ (منذر سوم) امیر حیره را شکست داد و در سال بعد (۵۲۹) از طرف یوستینیان امپراطور روم با اصطلاح امروز به ایلخانیکری (فیلارک (۲) - بطریق) تمام قبایل عرب در سوریه منصوب شد. در سنه ۵۴۱ بهرهمراهی بلینار یوس سردار رومی معروف با ایران جنگ و اظهار لیاقت کرد در سنه ۵۵۴ در جنگ بزرگی منذر مزبور را مغلوب و مقتول کرده و در سنه ۵۶۳ (یا ۵۶۶) بقسطنطینیّه رفته و با دبدبه مخصوصی پذیرائی شد. بعد از وفات او در سنه ۵۶۹

(۱) این نواحی امروز غالباً جزو مملکت ماوراء اردن در تحت سلطنت امیر عبدالله و در قیومت انگلیس است

(۲) Monophysite

(۳) Philarque